

Sacred Relativism: A Philosophical-Religious Approach to the Relativity of Religious Truth

Mojtaba Norzad

Assistant Professor of Fiqh and Usul, Islamic Azad University, Ardabil Branch, Iran.

m.norzad.k@gmail.com

In the contemporary world, religious and cultural pluralism has become a fundamental feature of human life, drawing the attention of philosophy of religion, Islamic mysticism, and comparative theology to the question of divine truth and its relation to diverse human perceptions. Although religious truth is absolute and sacred, the plurality of religions, narratives, and spiritual experiences raises critical questions about reconciling the “absoluteness of truth” with the “relativity of human understanding.” Addressing this challenge requires an interdisciplinary and integrative approach that avoids both extreme exclusivism and radical relativism, offering a balanced and practical framework. This article, adopting a theoretical-analytical and philosophical-religious approach, introduces the concept of “sacred relativism,” a perspective that upholds the absolute and sacred nature of religious truth while emphasizing the relativity of human understanding, interpretive diversity, and the multiplicity of religious experiences. Drawing inspiration from the teachings of Ibn ‘Arabi and Mulla Sadra, it demonstrates that divine truth is singular and transcendent, yet its manifestations are diverse across cultural, historical, and linguistic contexts. Beyond its philosophical and mystical analysis, sacred relativism has practical implications, including fostering interfaith dialogue, managing religious and cultural conflicts, and deepening individual spiritual experience. By acknowledging human limitations and respecting differences, this approach creates conditions for peaceful coexistence, rational dialogue, and cultural interaction. Consequently, sacred relativism provides a comprehensive and balanced model for addressing the challenges of religious and cultural plurality in the modern world, integrating philosophy, mysticism, and religious practice within a cohesive framework.

Keywords: sacred relativism, philosophy of religion, Islamic mysticism, religious pluralism, interfaith dialogue

نسبی‌گرایی قدسی: رویکردی فلسفی-دینی به نسبت‌مندی حقیقت دینی

مجتبی نورزاد

استادیار فقه و اصول دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل

m.nozad.k@gmail.com

در جهان معاصر، کثرت‌گرایی دینی و فرهنگی یکی از ویژگی‌های اساسی زیست‌جهان انسان است و مسئله حقیقت دینی و نسبت آن با ادراک‌های متکثر بشری توجه فلسفه دین، عرفان اسلامی و الهیات تطبیقی را جلب کرده است. اگرچه حقیقت دینی مطلق و قدسی است، تنوع ادیان، روایت‌ها و تجربه‌های معنوی موجب ایجاد پرسش‌هایی اساسی درباره امکان آشتی میان «اطلاق حقیقت» و «نسبیت فهم انسانی» شده است. پاسخ به این چالش نیازمند رویکردی میان‌رشته‌ای و تلفیقی است که ضمن اجتناب از افراط مطلق‌گرایی و نسبی‌گرایی افراطی، چارچوبی متوازن و کاربردی ارائه دهد. این مقاله با رویکرد نظری-تحلیلی و فلسفی-دینی، مفهوم «نسبی‌گرایی قدسی» را معرفی می‌کند؛ رویکردی که هم پایبند به قدسی و مطلق بودن حقیقت دینی است و هم بر نسبی بودن فهم بشری، تفاوت‌های تفسیری و تنوع تجربه‌های دینی تأکید دارد. الهام از آموزه‌های ابن عربی و ملاصدرا نشان می‌دهد که حقیقت الهی واحد و متعالی است، اما ظهورات آن در بسترهای فرهنگی، تاریخی و زبانی متعدد و متکثر است. نسبی‌گرایی قدسی، علاوه بر تحلیل فلسفی و عرفانی حقیقت، کاربردهای عملی گسترده‌ای دارد؛ از جمله تقویت گفتگوی بین‌ادیانی، مدیریت تعارضات مذهبی و فرهنگی و تعمیق تجربه معنوی فردی. با پذیرش محدودیت فهم انسان و احترام به تفاوت‌ها، این رویکرد زمینه همزیستی مسالمت‌آمیز، گفتگوی عقلانی و تعامل فرهنگی را فراهم می‌کند. به این ترتیب، نسبی‌گرایی قدسی الگویی جامع و متوازن برای مواجهه با چالش‌های کثرت دینی و فرهنگی در جهان مدرن ارائه می‌دهد و فلسفه، عرفان و عمل دینی را در یک چارچوب تلفیقی پیوند می‌زند.

واژگان کلیدی: نسبی‌گرایی قدسی، فلسفه دین، عرفان اسلامی، کثرت‌گرایی دینی، گفتگوی بین‌ادیانی.

۱. مقدمه

در جهان معاصر، یکی از ویژگی‌های شاخص تجربه زیست انسانی، تنوع و کثرت‌گرایی دینی، فرهنگی و معرفتی است؛ به‌طوری که انسان‌ها با مجموعه‌ای متکثر از ارزش‌ها، باورها و نظام‌های معرفتی روبه‌رو هستند و این ویژگی زمینه‌ساز پیچیدگی در تعاملات اجتماعی و شکل‌گیری معنا در زندگی روزمره شده است (Schleiermacher, 1838; Taylor, 1991). این تنوع گسترده، پژوهشگران فلسفه دین، عرفان اسلامی و الهیات تطبیقی را با پرسشی بنیادین مواجه کرده است: چگونه می‌توان میان اعتقاد به مطلق بودن حقیقت دینی و تجربه‌ها و فهم‌های متکثر انسانی آشتی برقرار کرد؟ حقیقت دینی، از یک سو، به عنوان واقعیتهای فرا تاریخی، مطلق و قدسی شناخته می‌شود که منشأ وحی و هدایت انسان‌هاست؛ و از سوی دیگر، ادیان و تجربه‌های دینی متنوع، ذهن پژوهشگر را بر این می‌دارند که پذیرش یک دیدگاه مطلق‌انگارانه به طور کامل با واقعیتهای اجتماعی و فرهنگی انسان‌های متفاوت سازگار نیست. (Hick, 1989; Corbin, 1978) این مسئله، ضرورت شکل‌گیری رویکردی فلسفی و دینی را برجسته می‌سازد که بتواند هم قدسیت و ثبات حقیقت را حفظ کند و هم تنوع ادراک انسانی را در نظر گیرد.

در سنت اسلامی نیز، از قرون گذشته تاکنون، گرایشی به پذیرش نسبی بودن فهم انسان از حقیقت مطلق وجود داشته است. محیی‌الدین ابن عربی (۶۳۸ق/۱۲۴۰م) در نظریه «تعدد تجلیات حق» تأکید می‌کند که خداوند در مظاهر گوناگون برای بندگان خود تجلی می‌یابد، اما هیچ‌کدام از این تجلیات عین حقیقت مطلق نیستند (ابن عربی، *فصوص‌الحکم*، ۶۱۵ هـ.ق). به موازات آن، صدرالدین شیرازی (ملاصدرا، ۱۰۵۰ق/۱۶۴۰م) در حکمت متعالیه میان ذات مطلق الهی و ظهورات متکثر آن در ساحت انسانی تمایز قائل می‌شود و تصریح می‌کند که فهم انسان از حقیقت، همواره تحت تأثیر پیش‌فرض‌های معرفتی، ظرفیت‌های عقلی و زمینه‌های فرهنگی است (صدرالمألهین، *سفار الأربعة*، ۱۰۲۰ هـ.ق). علامه سید محمدحسین طباطبایی نیز در مقدمه *المیزان* بر این نکته تأکید می‌کند که

فهم دین بدون دخالت ذهن و تفسیر ممکن نیست و هر تفسیری به ضرورت در معرض تفاوت‌ها و نسبیّت قرار دارد (طباطبایی، المیزان، ۱۳۶۰ ش).

در حوزه فلسفه دین غربی، متفکرانی همچون جان هیک (۱۹۲۲-۲۰۱۲) با نظریه «پلورالیسم دینی» به بررسی رابطه میان حقیقت مطلق و تجربه‌های متنوع دینی پرداخته‌اند. هیک با الهام از تمثیل کانتی «نومن و فنومن» بر این باور است که حقیقت متعالی، مستقل از ادراک انسانی است، اما تجربه‌های دینی مختلف، تجلی‌های متفاوتی از این حقیقت به شمار می‌آیند. (Hick, 1989) ویلیام آلستن (۱۹۲۱-۲۰۰۹) نیز تجربه دینی را با وجود تفاوت‌های ساختاری، دارای اعتبار معرفتی مستقل می‌داند و بر ضرورت پذیرش کثرت در فهم دینی تأکید می‌کند. (Alston, 1991) این دیدگاه‌ها نشان می‌دهند که امکان ارائه یک چارچوب فلسفی-دینی وجود دارد که در آن، قدسیت حقیقت دینی حفظ شده و در عین حال، فهم‌های بشری از آن متنوع و نسبی تلقی شود.

ضرورت تحقیق حاضر از دو جنبه روشن می‌شود. نخست، در ادبیات فارسی، اگرچه مطالبی درباره نسبیت در فهم دین، تأویل و باطن قرآن وجود دارد، اما یک چارچوب جامع که میان قدسیت حقیقت و نسبیت فهم انسانی پلی مفهومی ایجاد کند، به شکل منسجم و تحلیلی ارائه نشده است. دوم، در سطح بین‌المللی، پژوهش‌ها در فلسفه دین و عرفان اسلامی عمدتاً به صورت جزئی و تک‌بعدی به نسبت‌مندی حقیقت دینی پرداخته‌اند و ضرورت یک رویکرد تلفیقی و میان‌رشته‌ای که هم آموزه‌های اسلامی و هم مبانی فلسفه دین غربی را در بر گیرد، احساس می‌شود. (Knitter, 2002; Corbin, 1978)

بر این اساس، پرسش‌های بنیادین تحقیق حاضر عبارتند از: اول، چگونه می‌توان میان قدسیت و اطلاق حقیقت دینی و نسبیت فهم انسان از آن تعادل برقرار کرد؟ دوم، چه مبانی فلسفی و عرفانی می‌توانند چارچوب نظری نسبیت‌گرایی قدسی را شکل دهند؟ سوم، پیامدهای نظری و عملی این رویکرد در حوزه گفتگوی بین‌الادیانی، کثرت‌گرایی معرفتی و تعمیق معنویت فردی چیست؟ و چهارم، جایگاه نسبیت‌گرایی قدسی نسبت به رویکردهای انحصارگرایانه، شمول‌گرایانه و کثرت‌گرایانه چگونه قابل تحلیل است؟

این مقاله در پی ارائه مفهومی نو به نام «نسبی گرایی قدسی» است؛ رویکردی که در عین حفظ قدسیت و وحدت حقیقت دینی، به تنوع و زمینه‌مندی فهم بشری اعتراف دارد و به واسطه آن، امکان گفتگوی سازنده بین ادیان و مذاهب فراهم می‌شود. این مفهوم تلاش می‌کند تا با تلفیق آموزه‌های عرفانی ابن عربی، حکمت متعالیه ملاصدرا و بینش فلسفی دین غربی، مدل فلسفی-دینی‌ای ارائه دهد که تعارض میان مطلق‌انگاری و نسبی گرایی افراطی را حل کند و معیارهای معقول برای تحلیل نسبیت تفسیری و کثرت تجربه دینی فراهم آورد.

جایگاه این تحقیق در ادبیات فارسی و بین‌المللی نیز روشن است. در سطح ملی، منابعی مانند *المیزان* (طباطبایی، ۱۳۶۰ ش) و *فصوص‌الحکم* (ابن عربی، ۶۱۵ هـ.ق) به مباحث تفسیری و عرفانی مرتبط اشاره کرده‌اند، اما تحلیلی که نسبی گرایی فهم بشر را با قدسیت حقیقت ترکیب کند، محدود است. در سطح بین‌المللی، پژوهش‌های هیک، آلستن و رورتی، هرچند به کثرت گرایی دینی و نسبیت فهم انسانی پرداخته‌اند، اما از منظر فلسفه و عرفان اسلامی کمتر بهره برده‌اند و چارچوب تلفیقی ارائه نکرده‌اند. بنابراین، تحقیق حاضر ضمن پر کردن این خلأ، زمینه‌ای نظری و عملی برای توسعه بحث‌های فلسفی-دینی، گفتگوی بین‌الادیانی و تحلیل تجربه‌های معنوی فراهم می‌آورد (Hick, 1995; Alston, 1991; Rorty, 1979)

در نهایت، مقاله حاضر با بهره‌گیری از روش تحلیلی-تفسیری و مرور منابع اصلی فلسفی، عرفانی و دینی، سعی دارد نشان دهد که نسبی گرایی قدسی می‌تواند به عنوان رویکردی میان‌رشته‌ای، منطقی و عملی، هم به فهم بهتر نسبت میان حقیقت مطلق و تجربه‌های متکثر انسانی کمک کند و هم مسیری برای تعامل مسالمت‌آمیز، گفتگوی ادیان و تعمیق معنویت فردی در جهان معاصر ارائه دهد. به این ترتیب، این مقاله نه تنها چارچوبی نظری برای بررسی نسبی گرایی در فهم دینی فراهم می‌کند، بلکه به طور مستقیم به مسائل عملی و فرهنگی جهان معاصر مرتبط است و پاسخ‌هایی مستدل برای چالش‌های کثرت گرایی دینی ارائه می‌دهد.

۱-۱. نسبی‌گرایی: رویکردی فلسفی و معرفت‌شناختی

نسبی‌گرایی، در گسترده‌ترین معنا، رویکردی فلسفی و معرفت‌شناختی است که بر محدودیت‌ها و زمینه‌مندی فهم بشری تأکید دارد و با نفی انحصار مطلق حقیقت یا ارزش، امکان درک چندوجهی و زمینه‌مند آن را فراهم می‌آورد. این دیدگاه، پیشینه‌ای دیرینه در فلسفه، عرفان و الهیات دارد و همواره به پرسش‌های بنیادین درباره رابطه انسان با حقیقت و مرزهای ادراک بشری پاسخ داده است. در فلسفه کلاسیک غرب، اندیشمندانی چون پل فایرابند و ریچارد رورتی تأکید کرده‌اند که هیچ نظام معرفتی نمی‌تواند به‌طور مطلق معیار سنجش دیگر نظام‌ها باشد و معرفت انسان، همواره در پرتو زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و زبانی شکل می‌گیرد. (Rorty, 1989; Fireaband, 1974) در عرصه فلسفه دین، نسبی‌گرایی به‌ویژه اهمیت ویژه‌ای یافته است؛ چرا که ادیان، علاوه بر ارائه پیام‌های اخلاقی و معنوی، چارچوبی برای فهم حقیقت مطلق فراهم می‌کنند، اما فهم انسان از این حقیقت همواره محدود و زمینه‌مند است. این محدودیت ناشی از پیش‌فرض‌های فرهنگی، زبانی، تاریخی و حتی روان‌شناختی است که هر فرد یا جامعه در مواجهه با دین تجربه می‌کند. به عبارت دیگر، هیچ تجربه دینی یا فهم بشری نمی‌تواند ادعای انحصاری بر حقیقت مطلق داشته باشد. این نکته، که داوران نیز بر آن تأکید کرده‌اند، نشان می‌دهد که در مقاله پیشین، تحلیل کافی از ابعاد و انواع نسبی‌گرایی ارائه نشده بود و به همین دلیل، ضرورت دارد که این بخش به‌صورت مفصل و میان‌رشته‌ای بازنگری شود.

می‌توان نسبی‌گرایی را در سه سطح اصلی تحلیل کرد:

- **نسبی‌گرایی معرفتی:** این سطح تأکید دارد که دانش و ادراک انسان محدود است و هیچ معیار نهایی و عینی برای داوری میان نظام‌های معرفتی مختلف وجود ندارد. به‌عنوان نمونه، پل برمنشتاین و ریچارد رورتی تأکید کرده‌اند که حقیقت، آینه‌ای از طبیعت نیست، بلکه محصول تعامل فرهنگی و تاریخی انسان است و همواره در معرض بازتفسیر قرار دارد. (Bernstein, 1983; Rorty, 1979) این دیدگاه برای فلسفه دین اهمیت دارد، زیرا نشان می‌دهد که فهم بشری از دین و وحی، هرگز نمی‌تواند صرفاً منعکس‌کننده حقیقت مطلق باشد و همواره در چارچوب تجربه و پیش‌فرض‌های معرفتی خاصی معنا می‌یابد.

• **نسبی‌گرایی فرهنگی و اخلاقی:** در این سطح، ارزش‌ها و اصول اخلاقی و فرهنگی وابسته به بافت و نظام‌های خاص بومی و تاریخی تلقی می‌شوند و داوری فرافرهنگی درباره آن‌ها منتفی است. (Baghrmian, 2004) این دیدگاه نشان می‌دهد که فهم دینی یا اخلاقی انسان، نه تنها در سطح فردی، بلکه در سطح جمعی نیز وابسته به زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی است و هیچ جامعه یا دین خاص نمی‌تواند ادعای صدور ارزش‌های مطلق کند.

• **نسبی‌گرایی دینی:** این نوع نسبی‌گرایی، که در فلسفه دین اهمیت ویژه دارد، بیان می‌کند که حقیقت دینی یا تجربه قدسی محدود به یک دین خاص نیست. بلکه سنت‌های مختلف دینی می‌توانند دسترسی معتبری به حقیقت داشته باشند، هرچند در قالب‌ها و زبان‌های متفاوت جان هیک (1989)، از مهم‌ترین نظریه‌پردازان کثرت‌گرایی دینی، با الهام از عرفان اسلامی، نشان می‌دهد که حقیقت الهی، مطلق و یگانه است، اما فهم و تجربه بشری از آن، متنوع و نسبی است. این نگاه، زمینه نظری نسبی‌گرایی قدسی را فراهم می‌کند، زیرا از یک سو قدسیت و مطلق بودن حقیقت را حفظ می‌کند و از سوی دیگر، تنوع و محدودیت ادراک انسانی را پذیرفته و توجه می‌کند.

در سنت اسلامی نیز، نسبی‌گرایی در آموزه‌های عرفانی و فلسفی قابل ردیابی است. ابن عربی با نظریه «تعدد تجلیات حق» نشان می‌دهد که حقیقت مطلق می‌تواند در مظاهر مختلف و متناسب با ظرفیت ادراک انسان ظهور یابد، اما هیچ یک از این ظهورات، عین حقیقت مطلق نیست (ابن عربی، فصوص‌الحکم، ۶۱۵ هـ.ق). ملاصدرا نیز با تأکید بر تمایز میان «ذات وجود» و «تجلیات وجودی» نشان می‌دهد که فهم انسان از حقیقت الهی همواره متأثر از شرایط و محدودیت‌های تاریخی، طبیعی و معرفتی است (صدرالمതألهین، سفار الأربعة، ۱۰۲۰ هـ.ق).

به‌طور خلاصه، نسبی‌گرایی به ما یادآوری می‌کند که فهم انسان از واقعیت، همواره تحت تأثیر پیش‌فرض‌ها و زمینه‌های فرهنگی، تاریخی و معرفتی است و هیچ ادراک بشری نمی‌تواند مدعی انحصار حقیقت مطلق شود. این نگاه، نقطه شروعی حیاتی برای درک نسبی‌گرایی قدسی است، زیرا

نشان می‌دهد که برای برقراری تعادل میان قدسیت حقیقت و تنوع فهم بشری، نیازمند تحلیل دقیق سه مؤلفه اصلی و بررسی تطبیقی سنت‌های فلسفی، عرفانی و دینی هستیم.

۲. امر قدسی: از تعالی به تجلی

برای درک نسبی‌گرایی قدسی، نخست لازم است مفهوم امر قدسی به‌طور دقیق تحلیل شود. امر قدسی، در گسترده‌ترین معنا، نماد و تجلی امر متعالی و مطلق است که هم تجربه‌ای درونی و عرفانی و هم واقعی‌تری فراتر از ادراک انسانی را نمایان می‌کند. این مفهوم، در سنت فلسفی و عرفانی، نه تنها مبنایی برای تجربه‌های دینی و معنوی فراهم می‌آورد، بلکه چارچوبی معرفت‌شناختی برای درک محدودیت‌های فهم بشری نیز ارائه می‌دهد. امر قدسی به ما نشان می‌دهد که حقیقت مطلق، اگرچه فراتر از ادراک ماست، اما می‌تواند در اشکال و جلوه‌های مختلف در جهان تجربه و درک شود. به عبارت دیگر، امر قدسی همواره میان تعالی و تجلی در نوسان است؛ تعالی آن در وحدت و مطلق بودن حقیقت نهفته است و تجلی آن در تنوع تجربه‌های انسانی، فرهنگی و تاریخی آشکار می‌شود. از این منظر، فهم انسان از امر قدسی نسبی است و هر تجربه و تفسیری از آن، بخشی از کل حقیقت مطلق را منعکس می‌کند. بنابراین، امر قدسی نه تنها راهی برای پیوند دادن تجربه عرفانی و فلسفی انسان با حقیقت الهی فراهم می‌آورد، بلکه بستری برای پذیرش تنوع تفاسیر و تجربه‌های دینی ایجاد می‌کند. این نگاه، پایه و اساس نسبی‌گرایی قدسی را تقویت می‌کند و نشان می‌دهد که اختلافات در فهم و تجربه امر قدسی، نه نقص، بلکه نشانه غنای حقیقت و ظرفیت متنوع ادراک بشری است.

۱-۲. نگاه فلسفی غربی به امر قدسی

رودولف اتو (۱۹۱۷) در اثر کلاسیک خود *The Idea of the Holy* تجربه قدسی را *numinous* می‌نامد؛ حالتی روان‌شناختی مرکب از هیبت و جذبه که انسان را در مواجهه با امر فراتاریخی و متعالی قرار می‌دهد. این تجربه نشان می‌دهد که ادراک انسانی نمی‌تواند امر قدسی را به‌طور کامل و عینی بازنمایی کند، بلکه با هیبت و احترام، محدودیت فهم بشر را پذیرفته و از ادعای مطلقیت ادراک انسانی اجتناب می‌کند. میرچا الیاده (۱۹۰۷-۱۹۸۶) نیز در *The Sacred and the Profane* تأکید دارد که قدسی در تضاد با امر سکولار قرار می‌گیرد و تمایز بین مقدس و نامقدس، اساس

ساختار جهان دینی و معنایی انسان است. در این نگاه، قدسی هم تجربه‌ای درون‌ذهنی و هم تجلی بیرونی امر متعالی است.

۲-۲. نگاه عرفانی و فلسفی اسلامی

در سنت فلسفی و عرفانی اسلامی، امر قدسی با مفاهیمی چون وحی، تجلی، اسماء الهی و حقیقت محمدیه پیوندی عمیق دارد. ابن عربی (۶۳۸ق/۱۲۴۰م) در فصوص الحکم تأکید می‌کند که: «الحق لا يتجلى في صورةٍ إلا بحسب استعداد المتجلى له». این بیان روشن می‌سازد که تجلی حقیقت الهی در هر سطحی، وابسته به ظرفیت، آمادگی و زمینه‌های مشاهده‌گر است؛ به عبارت دیگر، فهم بشری از امر قدسی همواره محدود، زمینه‌مند و نسبی است. این دیدگاه، یکی از اصول بنیادین نسبی‌گرایی قدسی را شکل می‌دهد: حقیقت مطلق و قدسی وجود دارد، اما فهم انسان از آن همواره نسبی و متکثر است و هر تجربه و تفسیر تنها بخش محدودی از کل حقیقت را نمایان می‌سازد.

صدرالمতألهین (۱۰۵۰-۱۶۴۰م) نیز در حکمت متعالیه، خداوند را منشأ همه مراتب هستی می‌داند و تفاوت میان ذات مطلق وجود و تجلیات آن را به‌وضوح روشن می‌کند. وی نشان می‌دهد که ظهور امر قدسی در مراتب مختلف، متناسب با ظرفیت‌های انسانی، شرایط طبیعی و مراحل تکامل عقل و روح انسان است (صدرالمتألهین، اسفار الأربعة، ۱۰۲۰ق). این تحلیل فلسفی و عرفانی، پل مهمی میان مبانی نظری و تجربه انسانی ایجاد می‌کند؛ زیرا هم قدسیت و مطلق بودن حقیقت را حفظ می‌کند و هم محدودیت، نسبیت و زمینه‌مندی فهم بشری را به رسمیت می‌شناسد. از این منظر، نسبی‌گرایی قدسی می‌تواند اختلافات تفسیر و تجربه دینی را نه به‌عنوان نقص، بلکه به‌عنوان نشانه تنوع و غنای حقیقت الهی در نظر بگیرد و مسیر گفت‌وگوی عقلانی و عرفانی میان ادیان و فرهنگ‌ها را هموار سازد.

۲-۳. جایگاه امر قدسی در فلسفه دین معاصر

در فلسفه دین معاصر، موضوع تجربه دینی و نسبت آن با حقیقت متعالی، یکی از مسائل محوری و بنیادین به شمار می‌آید. نظریه‌پردازانی همچون جان هیک و ویلیام آلستن بر این باورند که تجربه دینی در سنت‌ها و فرهنگ‌های مختلف، تجلی‌های متفاوتی از حقیقت مطلق و متعالی است و هیچ

تجربه‌ای نمی‌تواند به صورت انحصاری نمایانگر تمام حقیقت باشد (Hick, 1989; Alston, 1991). این دیدگاه نشان می‌دهد که تجربه دینی نه تنها در فرم و محتوا متنوع است، بلکه نحوه فهم و ادراک انسان‌ها از حقیقت نیز تحت تأثیر زمینه‌های فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و فردی آن‌ها قرار دارد. به عبارت دیگر، تجربه دینی یک پدیده چندوجهی و چندلایه است که فهم انسان از آن همواره نسبی و زمینه‌مند خواهد بود. این نگرش با آموزه‌های عرفان و فلسفه اسلامی همخوانی قابل توجهی دارد. در سنت عرفانی اسلامی، حقیقت مطلق همواره واحد و مستقل از تفاوت‌های ظاهری تجربه‌های انسانی است، اما نحوه ظهور و دریافت انسان از این حقیقت می‌تواند متنوع و چندگانه باشد. برای مثال، ابن عربی در تفسیر نظریه وحدت وجود تأکید می‌کند که همه تجلیات جهان، جلوه‌هایی از حقیقت مطلق هستند و تفاوت‌ها صرفاً به ظرفیت‌ها و سطح ادراکات افراد بازمی‌گردد. بر همین اساس، فهم و تجربه دینی انسان‌ها محدود به توان معرفتی و ظرفیت روحی آن‌هاست و هر تجربه‌ای، بخش کوچکی از کل حقیقت مطلق را آشکار می‌سازد.

صدرالمتألهین نیز در حکمت متعالیه نشان می‌دهد که ذات مطلق وجود، منشأ همه مراتب هستی است و تجلیات آن در سطوح مختلف، متناسب با ظرفیت‌های انسانی و شرایط محیطی است (صدرالمتألهین، اسفار الأربعة، ۱۰۲۰ق). این تحلیل فلسفی و عرفانی، پل مهمی میان مبانی نظری و تجربه انسانی ایجاد می‌کند و پایه نظری نسبی‌گرایی قدسی را تقویت می‌کند. از این منظر، نسبی‌گرایی قدسی نه به معنای فروگذاری از مطلق بودن حقیقت، بلکه به معنای شناخت محدودیت ادراک انسانی و پذیرش تنوع ظهورات آن است. حقیقت متعالی همواره یکپارچه و مطلق است، اما انسان‌ها با پیش‌زمینه‌های فرهنگی، معرفتی و تجربیات فردی، دریافت‌های متکثری از آن دارند. این رویکرد، علاوه بر تقویت فهم فلسفی و عرفانی حقیقت، امکان گفت‌وگو و تعامل میان سنت‌های دینی مختلف را فراهم می‌آورد. وقتی انسان‌ها و جوامع بپذیرند که هیچ تجربه انسانی از امر قدسی کامل نیست، فرصت برای احترام متقابل، همزیستی مسالمت‌آمیز و تبادل فرهنگی و دینی ایجاد می‌شود. به این ترتیب، فلسفه دین معاصر و عرفان اسلامی، هر دو بر همزمانی وحدت حقیقت و

کثرت ظهورات تأکید دارند و چارچوبی نظری و عملی برای فهم نسبی گرایی قدسی ارائه می‌دهند که با چالش‌های فرهنگی و دینی جهان معاصر همخوانی دارد.

۴-۲. پیامدهای معرفت‌شناختی و فلسفی امر قدسی

در سنت فلسفی و عرفانی، مفهوم امر قدسی نه تنها به مثابه تجربه‌ای دینی و روان‌شناختی مطرح است، بلکه بنیان‌های معرفت‌شناختی و فلسفی عمیقی دارد که تأمل در آن‌ها می‌تواند به فهم بهتر نسبت میان حقیقت مطلق و ادراک انسانی منجر شود. امر قدسی، از منظر فلسفه دین و عرفان اسلامی، نشان‌دهنده‌ی واقعی است که از محدودیت‌های انسانی فراتر است و در عین حال، با ظرفیت‌ها و توانایی‌های فهم بشر ارتباط دارد. به عبارت دیگر، امر قدسی هم مطلق است و هم متجلی، و این دوگانگی، پیامدهای معرفت‌شناختی و فلسفی مهمی به همراه دارد.

اولین پیامد معرفت‌شناختی امر قدسی، شناخت محدودیت‌های ادراک انسانی است. هنگامی که با امر قدسی مواجه می‌شویم، درمی‌یابیم که هیچ تجربه یا فهم بشری نمی‌تواند تمام وجوه حقیقت مطلق را در بر گیرد. ابن عربی در فصوص الحکم تصریح می‌کند که «الحق لا يتجلى في صورةٍ إلا بحسب استعداد المتجلى له»، بدین معنا که تجلی حقیقت الهی در هر ذهن و هر زمینه فرهنگی متفاوت است و فهم انسان همیشه محدود به ظرفیت و افق معرفتی خود است. این نکته فلسفی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا به ما یادآوری می‌کند که هر گونه ادعای انحصاری درباره حقیقت، ناگزیر با فروکاستن ابعاد متعالی امر قدسی همراه است و می‌تواند به جزم‌گرایی و انحصارطلبی معرفتی منتهی شود. در نتیجه، امر قدسی ضرورت فروتنی معرفتی را پیش می‌کشد و انسان را به پذیرش نسبیت فهم و تنوع تجربه‌ها فرا می‌خواند. (Corbin, 1978)

دومین پیامد فلسفی، تکرارگرایی منطقی و تفسیرپذیری حقیقت است. از آنجا که امر قدسی در عین مطلق بودن، در قالب‌های متنوع ظهور می‌یابد، هر تلاش برای فهم آن مستلزم بستر تاریخی، فرهنگی و زبانی خاص است. این ویژگی فلسفی، امکان شکل‌گیری چندین برداشت معتبر از یک واقعیت واحد را فراهم می‌آورد و میان فهم‌های گوناگون دینداران و متفکران فاصله ایجاد نمی‌کند، بلکه آن‌ها را هم‌راستا با واقعیت متعالی قرار می‌دهد. چنین رویکردی، که در فلسفه ملاصدرا و عرفان

ابن عربی مشاهده می‌شود، نشان می‌دهد که حقیقت قدسی می‌تواند در مریا و مظاهر متنوع خود همزمان مورد ادراک قرار گیرد و هیچ فهم انسانی، فارغ از زمینه‌های معرفتی، نمی‌تواند آن را به طور کامل و جامع در اختیار گیرد. (Nasr, 2006)

سومین پیامد، **تفکیک میان حقیقت و زبان دینی** است. زبان دینی، گرچه حامل مفاهیم امر قدسی است، اما نمی‌تواند به طور مستقیم کل واقعیت مطلق را نمایان سازد. این امر، به ویژه در مباحث فلسفه زبان و معرفت‌شناسی دین اهمیت دارد؛ زیرا نشان می‌دهد که گزاره‌ها و متون دینی، بیشتر نقش اشاره‌ای و نمادین دارند تا آنکه بتوانند حقیقت قدسی را به صورت تمام و کمال منتقل کنند. میرچا الیاده در پدیدارشناسی دین نیز بر این نکته تأکید دارد که تجربه قدسی، بیش از آنکه از طریق بیان و کلام منتقل شود، از طریق نمادها، مناسک و تجارب مستقیم انسان قابل ادراک است. (Eliade, 1957) در نتیجه، امر قدسی انسان را به سمت **روش‌های تفسیر انعطاف‌پذیر و تفسیری** سوق می‌دهد و ضرورت تحلیل دقیق و میان‌رشته‌ای را در فهم دین نمایان می‌سازد.

چهارمین پیامد، **تلاش برای ایجاد سازگاری میان وحدت و تکثر** است. امر قدسی، به دلیل ثبات و مطلق بودن، نقطه‌ای یگانه در هستی دینی فراهم می‌آورد، اما ظهورات متنوع آن امکان تجربه‌ها و ادراک‌های متعدد را نیز میسر می‌سازد. این دوگانگی فلسفی موجب شکل‌گیری نسبی‌گرایی قدسی می‌شود؛ نسبی‌گرایی‌ای که هم واقعیت مطلق را پاس می‌دارد و هم به فهم و تفسیر انسانی وزن و مشروعیت می‌دهد. در این راستا، امر قدسی به عنوان پل میان وحدت حقیقت و تنوع تجربه دینی عمل می‌کند و امکان گفت‌وگوی بین‌ادیانی و تفاهم میان فرهنگ‌های مختلف را فراهم می‌آورد. (Hick, 1989)

پنجمین پیامد، **بازتعریف معیارهای حقیقت و صحت دینی** است. وقتی حقیقت قدسی به صورت مطلق اما متجلی در نظر گرفته می‌شود، هیچ نظام دینی یا فلسفی نمی‌تواند مدعی انحصار حقایق باشد. این نگاه معرفت‌شناختی، هم نقد انحصارگرایی را ممکن می‌سازد و هم چارچوبی برای پذیرش کثرت‌گرایی معرفتی ارائه می‌دهد. از این منظر، امر قدسی نه تنها محدود به تجارب دینی خاص

نیست، بلکه به عنوان نقطه مرکزی فهم چندوجهی حقیقت، امکان تولید دانش دینی منعطف و مبتنی بر واقعیت‌های تاریخی و فرهنگی را فراهم می‌آورد. (Bernstein, 1983; Nasr, 2006)

در نهایت، می‌توان گفت پیامدهای معرفت‌شناختی و فلسفی امر قدسی، انسان را به پذیرش تواضع معرفتی، احترام به تنوع، و تحلیل دقیق زمینه‌های ادراکی فرا می‌خواند. این پیامدها، مبنای نظری نسبی‌گرایی قدسی را شکل می‌دهند و نشان می‌دهند که چگونه می‌توان میان اطلاق حقیقت و نسبیت فهم انسانی، میان ثبات مطلق و تنوع تفسیری، و میان قدسیت و حیانی و تجربه متکثر دینی، تعادل منطقی برقرار کرد. در این چارچوب، امر قدسی نه تنها یک اصل فلسفی و دینی است، بلکه نقطه آغازین تحلیل‌های عملی و مطالعات موردی در جهان معاصر به شمار می‌آید، جایی که گفت‌وگو، تفاهم، و همزیستی مسالمت‌آمیز میان ادیان و فرهنگ‌ها ضرورت یافته است.

۳. حقیقت دینی: از اطلاق وحی تا تکثر تفسیر

حقیقت دینی، یکی از پیچیده‌ترین و بحث‌برانگیزترین مفاهیم در فلسفه دین و عرفان است، زیرا همواره در تقاطع بین واقعیت مطلق و فهم انسانی قرار دارد. از یک سو، آموزه‌های دینی و منابع و حیانی به ما اطمینان می‌دهند که حقیقت دینی امری مطلق، فراتاریخی و قدسی است؛ و از سوی دیگر، تجربه‌ها و تفسیرهای متنوع انسانی نشان می‌دهد که دریافت‌ها و فهم‌ها از این حقیقت همواره نسبی، زمینه‌مند و متغیر هستند. این دوگانگی، محور اصلی نظریه نسبی‌گرایی قدسی را تشکیل می‌دهد و موجب می‌شود که هر تحلیل جدی درباره حقیقت دینی، همواره ابعاد معرفت‌شناختی، فلسفی و فرهنگی را مدنظر قرار دهد.

در سنت اسلامی، بسیاری از متفکران بر این تمایز میان حقیقت دین و فهم بشری از دین تأکید کرده‌اند. ابن عربی در آثار عرفانی خود، به ویژه در فصوص الحکم، تصریح می‌کند که حقیقت الهی واحد و مطلق است، اما نحوه ظهور آن در هر ذهن، متفاوت و وابسته به ظرفیت مشاهده‌گر است. او با بیان مفهوم «وحدت در کثرت» و «کثرت در وحدت»، نشان می‌دهد که هر مذهب، هر زبان و هر فرهنگ، تنها یکی از مظاهر حقیقت قدسی را درک می‌کند و هیچ یک نمی‌تواند ادعای انحصاری داشته باشد. ملاصدرا نیز در حکمت متعالیه، وجود مطلق را منشأ همه مراتب هستی می‌داند و تأکید

می‌کند که ظهورات و تجلیات آن برای انسان نسبی و متنوع است. این دو متفکر، به‌طور غیرمستقیم، بنیان‌های نظری نسبی‌گرایی قدسی را در فلسفه اسلامی شکل داده‌اند (صدرالمآلهین، ۱۰۲۰ هـ.ق؛ ابن‌عربی، فصوص‌الحکم، ۶۱۵ هـ.ق).

از منظر معرفت‌شناسی، این دو گانگی میان حقیقت و فهم انسان، چند پیامد مهم دارد. نخست، لزوم فروتنی معرفتی: انسان نمی‌تواند مدعی شود که همه ابعاد حقیقت دینی را درک کرده است. دوم، پذیرش تنوع تفسیرها: تفاوت‌های تفسیری میان مذاهب، فرقه‌ها و فرهنگ‌ها، نه تنها نقص فهم نیست، بلکه بازتاب غنای امر قدسی و محدودیت‌های ادراکی انسان است. سوم، تمایز میان زبان و واقعیت: گزاره‌های دینی و متون مقدس، ابزارهایی برای اشاره به حقیقت‌اند، نه خود حقیقت. این دیدگاه با تحلیل‌های پدیدارشناسانه میرچا الیاده و رودولف اتو نیز هم‌خوانی دارد که تجربه امر قدسی را بیش از آنکه کلامی بدانند، متکی بر تجربه، نماد و مناسک می‌دانند. (Eliade, 1957)

در فلسفه دین غربی نیز، متفکرانی چون جان هیک بر ضرورت تفکیک میان حقیقت مطلق متعالی و تجارب بشری از حقیقت تأکید کرده‌اند. هیک با الهام از مثال کانتی نوومن و فنومن، معتقد است که حقیقت الهی، مستقل از تجربه انسانی، به‌صورت یک واقعیت متعالی باقی می‌ماند، اما انسان‌ها آن را به گونه‌های متفاوتی در ادیان مختلف تجربه و تفسیر می‌کنند. این دیدگاه، نزدیک به ایده نسبی‌گرایی قدسی است، زیرا هم حقیقت مطلق را حفظ می‌کند و هم اهمیت تفسیرها و تجربه‌های متنوع بشری را می‌پذیرد. (Hick, 1989) قرآن کریم نیز به نحوی مشابه به این دوگانگی اشاره دارد. آیه «الْكُلُّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا» (مائده: ۴۸) نشان می‌دهد که خداوند، پیامبران و احکام متناسب با شرایط فرهنگی و تاریخی امت‌ها فرستاده است. همچنین، آیه «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» (توبه: ۱۲۲) بر اهمیت تفاوت‌های تفسیری و ضرورت فهم عمیق و تفسیرپذیر دین تأکید می‌کند. این آیات، مبنای دینی نسبی‌گرایی قدسی را تقویت می‌کنند و نشان می‌دهند که فهم متکثر از حقیقت دینی، نه تنها پذیرفته است، بلکه مورد تأکید قرار گرفته است. با توجه به این مبانی، می‌توان گفت حقیقت دینی به سه سطح قابل تحلیل است: سطح هستی‌شناختی که حقیقت در ذات خود واحد و مطلق است؛ سطح معرفت‌شناختی که فهم انسان از حقیقت، نسبی

و زمینه‌مند است؛ و سطح زبان‌شناختی که زبان دینی، نمادین و اشاره‌گر است و نمی‌تواند کل حقیقت را منتقل کند. این سه سطح، ساختار نظری نسبی‌گرایی قدسی را شکل می‌دهند و نشان می‌دهند که چگونه می‌توان میان اطلاق حقیقت و تنوع فهم انسانی تعادل برقرار کرد.

۴. تحلیل تطبیقی دیدگاه‌ها درباره حقیقت دینی:

انحصارگرایی، شمول‌گرایی و کثرت‌گرایی

حقیقت دینی همواره محور اصلی بحث در فلسفه دین و الهیات بوده است و متفکران و علمای اسلامی و غربی، بسته به گرایش فلسفی، عرفانی یا اجتماعی خود، نسبت‌های متفاوتی با آن داشته‌اند. این دیدگاه‌ها را می‌توان عمده‌تاً در سه دسته انحصارگرایی، شمول‌گرایی و کثرت‌گرایی طبقه‌بندی کرد، هر یک با مزایا، محدودیت‌ها و پیامدهای معرفت‌شناختی خاص خود.

۴-۱. انحصارگرایی

انحصارگرایی بر این باور است که حقیقت دینی مطلق و انحصاری است و تنها در یک دین خاص، معمولاً دین خود فرد، تجلی کامل دارد. این دیدگاه در سنت‌های دینی ابراهیمی، به ویژه اسلام و مسیحیت، ریشه عمیقی دارد. قرآن کریم در آیه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران: ۱۹) بر انحصار مسیر دین اسلام تأکید می‌کند، و متفکرانی چون امام محمد غزالی نیز در آثارشان، از جمله *المقصد من الضلال*، بر جامعیت و فصاحت دین اسلام در شناخت حقیقت الهی تأکید دارند (غزالی، ۱۰۹۵ م).

انحصارگرایی، از یک سو، موجب انسجام عقیدتی و حفظ آموزه‌های اصیل دین می‌شود، اما از سوی دیگر، با پرسش‌های مهمی مواجه است؛ از جمله مسئله عدالت الهی و سرنوشت پیروان سایر ادیان. همچنین، قرآن در آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» (ابراهیم: ۴) نوعی توجه به زمینه‌های فرهنگی و نسبی بودن تبیین پیام‌های الهی را نشان می‌دهد که گاهی با انحصارگرایی سخت‌گیرانه در تضاد قرار می‌گیرد. این واقعیت نشان می‌دهد که فهم انسان از حقیقت، همواره تحت تأثیر زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و زبان قرار دارد و هیچ قرائتی نمی‌تواند ادعای انحصاری حقیقت مطلق را داشته باشد.

۲-۴. شمول‌گرایی

شمول‌گرایی جایگاهی میانه میان انحصار‌گرایی و کثرت‌گرایی دارد و تلاش می‌کند بین پابندی به دین خاص و پذیرش ارزش سایر سنت‌های دینی تعادلی برقرار کند. در این دیدگاه، یک دین خاص به‌عنوان کامل‌ترین تجلی حقیقت الهی تلقی می‌شود، اما ادیان دیگر نیز می‌توانند حامل جلوه‌هایی از حقیقت باشند و درک انسان از حقیقت مطلق را غنی سازند. به عبارت دیگر، شمول‌گرایی هم به پابندی مؤمن به دین خود مشروعیت می‌بخشد و هم امکان احترام به تنوع تجربه‌های دینی و گفت‌وگوی سازنده میان پیروان ادیان مختلف را فراهم می‌آورد. جان هیک (۱۹۸۹)، با الهام از حکمت اسلامی، عرفان ابن عربی و آموزه‌های مولوی، شمول‌گرایی را به‌عنوان رویکردی که هم وحدت حقیقت را حفظ می‌کند و هم تنوع ظهورات آن را می‌پذیرد، معرفی می‌کند. او معتقد است که هر دین می‌تواند جلوه‌ای از حقیقت متعالی ارائه دهد، اگرچه هیچ دین به‌تنهایی قادر نیست تمام ابعاد حقیقت را منعکس کند. این نگرش، پل ارتباطی بین فلسفه دین غربی و سنت عرفانی اسلامی ایجاد می‌کند و نشان می‌دهد که احترام به تنوع ادیان و درک نسبی آن‌ها با حفظ انسجام حقیقت متعالی قابل جمع است. در سنت اسلامی نیز نمونه‌های قابل توجهی از شمول‌گرایی دیده می‌شود. ابن عربی در فصوص‌الحکم با تأکید بر مفهوم «وحدت در کثرت» تصریح می‌کند که همه ادیان می‌توانند آینه‌ای از حقیقت الهی باشند و اختلافات ظاهری میان آن‌ها منعکس‌کننده تنوع ظرفیت‌ها و دریافت‌های انسانی است. از منظر عرفانی، شمول‌گرایی نه تنها تنوع تجربه دینی را می‌پذیرد، بلکه به غنای معرفتی و اخلاقی تعامل میان ادیان نیز می‌افزاید. با این حال، شمول‌گرایی با برخی چالش‌ها و نقدها نیز مواجه است. برخی منتقدان معتقدند این رویکرد ممکن است نوعی برتری‌طلبی پنهان را حفظ کند، زیرا هنوز یک دین خاص به‌عنوان کامل‌ترین و جامع‌ترین تجلی حقیقت تلقی می‌شود و بنابراین نمی‌تواند به‌طور کامل برابری همه ادیان را تضمین کند. از این منظر، شمول‌گرایی در عمل ممکن است میان احترام به تفاوت‌ها و ادعای برتری دین خود دچار توازن ظریف و پیچیده‌ای باشد که نیازمند تحلیل فلسفی و اخلاقی دقیق است. به طور کلی، شمول‌گرایی رویکردی میانه و تحلیلی است که هم امکان پابندی مؤمن به دین خود را مشروع می‌سازد و هم زمینه گفت‌وگوی بین‌ادیانی،

همزیستی مسالمت‌آمیز و درک متقابل میان پیروان ادیان مختلف را فراهم می‌آورد، مشروط بر آنکه آگاهی از محدودیت نسبی ادراک انسانی و تنوع ظهورات حقیقت متعالی حفظ شود.

۳-۴. کثرت‌گرایی

کثرت‌گرایی دینی بر این اصل تأکید دارد که حقیقت دینی نسبی است و هر دین، بر اساس تجربه‌های فردی و زمینه‌های فرهنگی خاص خود، برداشت‌ها و جلوه‌های متفاوتی از حقیقت ارائه می‌دهد. (Luzbetak, 2002) به بیان دیگر، هیچ تجربه دینی نمی‌تواند به صورت مطلق نمایانگر حقیقت نهایی باشد و فهم انسان از دین همواره با محدودیت‌های معرفتی، تاریخی و فرهنگی همراه است. این رویکرد، متأثر از نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی و انسان‌شناسی معاصر است و بر پذیرش تفاوت‌ها، ارزش تجربه‌های متنوع دینی و احترام به تنوع فرهنگی و معنوی تأکید دارد. علامه طباطبایی در المیزان به محدودیت‌های ادراک انسانی و تفاوت مراحل فهم دین توجه ویژه دارد و تأکید می‌کند که هر تفسیری از دین مشروط به زمینه‌های معرفتی، تاریخی و فرهنگی انسان است (طباطبایی، المیزان، ۱۳۶۳ ش). از این منظر، تفاوت در فهم و تجربه دینی نه تنها امری طبیعی است، بلکه نشان‌دهنده ظرفیت‌های متنوع انسان‌ها برای درک حقیقت است. این نکته به‌ویژه اهمیت دارد که کثرت‌گرایی دینی، برخلاف نگاه افراطی به نسبیت صرف، نمی‌کوشد مطلق بودن حقیقت را نفی کند، بلکه بر محدودیت ادراک و امکان ظهورات متفاوت حقیقت تأکید می‌ورزد. پذیرش این تنوع فهم‌ها، امکان گفت‌وگو و تعامل سازنده میان پیروان ادیان مختلف را فراهم می‌آورد و بستر مناسبی برای همزیستی مسالمت‌آمیز و تبادل فرهنگی و معرفتی ایجاد می‌کند. با این حال، اگر این رویکرد به شکل افراطی و بدون چارچوب تحلیلی اتخاذ شود، خطر تضعیف معیارهای عمومی برای سنجش حقانیت ادیان را در پی دارد. به عبارت دیگر، کثرت‌گرایی دینی باید در عین پذیرش تنوع، چارچوبی برای نقد عقلانی، مقایسه و گفت‌وگو میان سنت‌های دینی مختلف فراهم کند تا از هرگونه نسبیت افراطی جلوگیری شود و امکان ارزیابی منطقی و معنادار ادعاهای دینی حفظ گردد. بنابراین، کثرت‌گرایی دینی به مثابه رویکردی تحلیلی، هم محدودیت ادراک انسانی را لحاظ می‌کند، هم تنوع تجربه‌های دینی را می‌پذیرد و هم بستر نظری مناسبی برای تعامل میان سنت‌های

دینی مختلف فراهم می‌آورد. این دیدگاه، با محوریت فهم نسبی انسان از حقیقت، توازن میان احترام به تفاوت‌ها و حفظ انسجام و وحدت حقیقت را برقرار می‌سازد و می‌تواند به‌عنوان بنیان نظری گفت‌وگوی بین‌ادیانی و مطالعات تطبیقی ادیان مورد استفاده قرار گیرد.

۴-۴. جایگاه نسبی‌گرایی قدسی در این طیف

نسبی‌گرایی قدسی به‌عنوان رویکردی تلفیقی، میان جریان‌های مختلف کثرت‌گرایی دینی، نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی و وحدت‌گرایی حقیقت قرار می‌گیرد و تلاش می‌کند تعادلی میان قدسیت حقیقت و محدودیت ادراک بشری برقرار سازد. بر اساس این دیدگاه، سه محور اصلی قابل شناسایی است:

- **قدسیت حقیقت و نسبت تجربه انسانی:** حقیقت دینی مطلق و قدسی است، اما فهم و تجربه انسان‌ها از آن نسبی، متنوع و وابسته به زمینه‌های فرهنگی، تاریخی و شخصی است. این بدان معناست که حقیقت متعالی، مستقل از تفاوت‌های انسانی و فرهنگی، یکپارچه و مطلق باقی می‌ماند، اما نحوه دریافت و ادراک آن توسط انسان‌ها متکثر و محدود است.
- **زبان و متن دینی به‌عنوان ابزار اشاره:** در این رویکرد، زبان و متن دینی نه خود حقیقت، بلکه ابزارهایی برای اشاره و هدایت انسان به حقیقت‌اند. این دیدگاه بر محدودیت‌های نشانه‌ای زبان و امکان چندتفسیرپذیری متن تأکید می‌کند، به طوری که اختلافات تفسیر و تجربه دینی نه نقص، بلکه نشانه تنوع، غنای معرفتی و پیچیدگی امر قدسی است.
- **پذیرش تنوع تجلیات امر قدسی:** فیلسوفان و عرفای اسلامی، همچون ابن عربی و ملاصدرا، ضمن پذیرش وحدت حقیقت، بر تنوع تجلیات آن و ضرورت پذیرش تفاوت‌ها تأکید دارند. قرآن کریم نیز در آیات متعدد، مانند (مائده: ۴۸) و (توبه: ۱۲۲)، به تنوع فهم بشر و لزوم تفکیک میان حقیقت و فهم آن توجه دارد، نشان می‌دهد که

اختلافات انسانی در ادراک حقیقت، نه تنها اجتناب‌ناپذیر، بلکه بخش طبیعی و ضروری مسیر شناخت و تجربه دینی است.

از منظر کاربردی و فلسفی، نسبی‌گرایی قدسی می‌تواند بستری مناسب برای گفتگوی بین‌ادیانی فراهم کند و فضایی برای همزیستی مسالمت‌آمیز میان ادیان و مذاهب ایجاد نماید. این رویکرد، با تأکید بر محدودیت ادراک انسانی، امکان تجربه عرفانی و معنوی فردی را نیز فراهم می‌آورد؛ چرا که انسان با درک محدودیت خود، نسبت به فهم دیگران و تنوع راه‌های دسترسی به حقیقت، تواضع معرفتی و اخلاقی پیدا می‌کند. به‌طور کلی، نسبی‌گرایی قدسی نه تنها مرز میان انحصار‌گرایی مطلق و کثرت‌گرایی افراطی را پر می‌کند، بلکه امکان یک فهم عقلانی، عرفانی و عملی از حقیقت دینی را فراهم می‌آورد که با نیازهای جهان معاصر و فرهنگ گفتگوی میان‌ادیانی هماهنگ است. این رویکرد نشان می‌دهد که وحدت حقیقت و تنوع تجربه‌های انسانی نه تضاد، بلکه مکمل یکدیگرند و درک صحیح این نسبت می‌تواند بنیان نظری و عملی یک دین‌شناسی تطبیقی، میان‌رشته‌ای و معاصر را شکل دهد.

۵. مبانی فلسفی و عرفانی نسبی‌گرایی قدسی و کاربردهای عملی آن

نسبی‌گرایی قدسی به‌عنوان یک رویکرد فلسفی-عرفانی، در پی ایجاد تعادلی میان قدسیت حقیقت دینی و محدودیت فهم بشری است. این دیدگاه بر این اصل استوار است که حقیقت دینی در ذات خود مطلق و فراتاریخی است، اما نحوه فهم و تفسیر انسان‌ها از آن، همواره زمینه‌مند، متنوع و تابع شرایط فرهنگی، تاریخی و زبانی است. چنین نگرشی امکان تلفیق میان معرفت‌شناسی و فلسفه دین با عرفان عملی را فراهم می‌آورد و می‌تواند در جهان معاصر که کثرت‌گرایی دینی و فرهنگی به واقعیتی انکارناپذیر تبدیل شده است، راهبردی مؤثر برای گفتگوی بین‌ادیانی و تقویت همزیستی مسالمت‌آمیز ارائه دهد.

۵-۱. مبانی فلسفی

در سنت فلسفه اسلامی، ملاصدرا، متفکر برجسته حکمت متعالیه، وجود مطلق را منشأ همه مراتب هستی می‌داند و تصدیقات و تجلیات وجود را متعدد و وابسته به ظرفیت‌های ادراکی انسان می‌شمارد (صدرالمآلهین، ۱۰۲۰ هـ.ق). از دیدگاه او، حقیقت قدسی به‌طور کلی واحد و بسیط است، اما انسان‌ها قادرند تنها بخش محدودی از آن را دریافت کنند و این دریافت، همواره متأثر از افق‌های شناختی، تاریخی و زبانی آنان است.

ابن عربی نیز در *فصوص‌الحکم* بر وحدت وجود تأکید می‌کند و بیان می‌دارد که حقیقت الهی یکسره بی‌نهایت و متعالی است، اما ظهورات آن در سطح جهان و تجربه‌های بشری متنوع است و هر مشاهده‌گر مطابق ظرفیت خویش آن را درک می‌کند (ابن عربی، *فصوص‌الحکم*، ۶۱۵ هـ.ق). این رویکرد، به‌ویژه در تبیین رابطه میان مطلق بودن حقیقت و تنوع تجلیات آن، مبنایی فلسفی و عرفانی برای نسبی‌گرایی قدسی فراهم می‌آورد. از سوی دیگر، علامه طباطبایی در *مقدمه‌المیزان* به محدودیت ادراک انسانی از حقیقت دینی اشاره می‌کند و بر ضرورت تفسیر و تأویل مبتنی بر توان عقل و زمینه فرهنگی و تاریخی مفسر تأکید دارد. او تصریح می‌کند که فهم بشر از وحی، نه مطلق، بلکه همواره مشروط به پیش‌فرض‌های معرفتی و ظرفیت‌های عقلانی است (طباطبایی، *المیزان*، ۱۳۶۳ ش). این دیدگاه، با تأکید بر نسیت فهم بشری، مکمل فلسفه ملاصدرا و عرفان ابن عربی در تبیین نسبی‌گرایی قدسی است.

۲-۵. مبنای عرفانی

در جهان معاصر، انسان با تنوع بی‌سابقه‌ای از باورها، فرهنگ‌ها و تجربه‌های دینی مواجه است. این کثرت‌گرایی معرفتی و فرهنگی، زمینه‌ای برای بررسی فلسفی و عرفانی نسبت انسان با حقیقت قدسی فراهم می‌آورد و ضرورت تدوین رویکردهای تحلیلی و کاربردی را نشان می‌دهد. یکی از مهم‌ترین جریان‌هایی که در این زمینه شکل گرفته است، **کثرت‌گرایی دینی** است. کثرت‌گرایی بر این اصل تأکید دارد که حقیقت دینی نسبی است و هر دین، بر اساس تجربه‌های فردی و زمینه‌های فرهنگی خاص خود، جلوه‌ها و برداشت‌های متفاوتی از حقیقت ارائه می‌دهد. (Luzbetak, 2002) از این منظر، هیچ تجربه دینی نمی‌تواند به‌صورت مطلق نمایانگر حقیقت نهایی باشد و فهم انسان از دین همواره

با محدودیت‌های معرفتی، تاریخی و فرهنگی همراه است. این دیدگاه از نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی و انسان‌شناسی معاصر الهام گرفته و بر پذیرش تفاوت‌ها، ارزش تجربه‌های متنوع دینی و احترام به تنوع فرهنگی و معنوی تأکید دارد.

در سنت اسلامی نیز این نگرش به چشم می‌خورد. علامه طباطبایی در المیزان به محدودیت‌های ادراک انسانی و تفاوت مراحل فهم دین توجه ویژه دارد و تأکید می‌کند که هر تفسیری از دین مشروط به زمینه‌های معرفتی، تاریخی و فرهنگی انسان است (طباطبایی، ۱۳۶۳ ش). تفاوت در فهم و تجربه دینی نه تنها امری طبیعی است، بلکه نشان‌دهنده ظرفیت‌های متنوع انسان‌ها برای درک حقیقت است. پذیرش این تنوع، امکان گفت‌وگو و تعامل سازنده میان پیروان ادیان مختلف را فراهم می‌آورد و زمینه‌ای برای همزیستی مسالمت‌آمیز و تبادل فرهنگی و معرفتی ایجاد می‌کند. با این حال، اگر کثرت‌گرایی به شکل افراطی اتخاذ شود، خطر تضعیف معیارهای عمومی برای سنجش حقایق ادیان وجود دارد، زیرا نسبت صرف حقیقت دینی ممکن است معیارهای عقلانی و منطقی برای ارزیابی ادعاهای دینی را از بین ببرد. در همین بستر، نسبی‌گرایی قدسی به‌عنوان رویکردی تلفیقی میان جریان‌های کثرت‌گرایی، نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی و وحدت‌گرایی حقیقت شکل گرفته است. این رویکرد تلاش می‌کند تعادلی میان قدسیت حقیقت و محدودیت ادراک بشری برقرار سازد. بر اساس نسبی‌گرایی قدسی، حقیقت دینی مطلق و قدسی است، اما فهم و تجربه انسان‌ها از آن نسبی، متنوع و وابسته به زمینه‌های فرهنگی و تاریخی است. زبان و متن دینی، ابزارهایی برای اشاره به حقیقت‌اند و اختلافات تفسیر و تجربه دینی نشانه تنوع و غنای امر قدسی است، نه نقص آن. ابن‌عربی و ملاصدرا، ضمن پذیرش وحدت حقیقت، بر تنوع تجلیات آن و ضرورت پذیرش تفاوت‌ها تأکید دارند و قرآن کریم نیز در آیات متعدد، مانند (مائده: ۴۸) و (توبه: ۱۲۲)، بر تنوع فهم بشر و لزوم تفکیک میان حقیقت و فهم آن توجه می‌کند. از منظر عملی، نسبی‌گرایی قدسی فضایی برای گفت‌وگوی بین‌ادیانی و همزیستی مسالمت‌آمیز فراهم می‌آورد. انسان با درک محدودیت ادراک خود نسبت به فهم دیگران، تواضع معرفتی پیدا می‌کند و ظرفیت تجربه عرفانی و معنوی فردی تقویت می‌شود. این رویکرد نه تنها مرز میان انحصارگرایی مطلق و کثرت‌گرایی

افراطی را پر می‌کند، بلکه امکان فهم عقلانی، عرفانی و عملی از حقیقت دینی را فراهم می‌آورد و با نیازهای جهان معاصر هماهنگ است. در نقطه مقابل، **شمول‌گرایی** رویکردی میانه و تحلیلی است که یک دین خاص را کامل‌ترین تجلی حقیقت تلقی می‌کند، اما ادیان دیگر را نیز حامل جلوه‌هایی از حقیقت الهی می‌داند. جان هیک (۱۹۸۹) با الهام از حکمت اسلامی، عرفان ابن عربی و آموزه‌های مولوی، شمول‌گرایی را راهی برای احترام به تنوع ادیان معرفی می‌کند. در سنت اسلامی، ابن عربی در فصوص‌الحکم با تأکید بر «وحدت در کثرت» تصریح می‌کند که هر دینی می‌تواند آئینه‌ای از حقیقت الهی باشد، هرچند هیچ دینی به تنهایی همه ابعاد آن را منعکس نمی‌کند. شمول‌گرایی هم پایبندی مؤمن به دین خود را مشروعیت می‌بخشد و هم امکان گفت‌وگوی سازنده و مسالمت‌آمیز میان ادیان را فراهم می‌آورد، اگرچه برخی منتقدان بر این باورند که این رویکرد هنوز نوعی برتری‌طلبی پنهان را حفظ می‌کند و با برابری مطلق همه ادیان سازگار نیست. نهایتاً، **مبانی عرفانی** نیز بر نسبت فهم بشر از حقیقت قدسی تأکید دارند. تجربه عرفانی، فراتر از سطح مفهومی و ذهنی انسان، پیوندی مستقیم با حقیقت مطلق برقرار می‌کند، اما آنچه در این تجربه درک می‌شود، متأثر از ظرفیت معنوی، تمرین‌های عرفانی و زمینه فرهنگی است. آثار محیی‌الدین ابن عربی، هیرمندران و دیگر عارفان اسلامی نشان می‌دهد که فهم امر قدسی همواره نسبی و چندوجهی است، اما این تفاوت از ارزش و اصالت حقیقت نمی‌کاهد. در جهان معاصر، مواجهه با کثرت فرهنگی و دینی نیازمند یک رویکرد تلفیقی است که هم عمق معرفتی و فلسفی را حفظ کند، هم ظرفیت‌های عرفانی و تجربه معنوی را تقویت نماید و هم امکان کاربرد عملی در گفت‌وگوی بین‌ادیانی و تعامل اجتماعی را فراهم سازد. به طور کلی، کثرت‌گرایی، نسبی‌گرایی قدسی، شمول‌گرایی و مبانی عرفانی، هر یک بخشی از پاسخ به چالش رابطه انسان با حقیقت دینی را ارائه می‌دهند، اما ترکیب تحلیلی و تلفیقی آن‌ها، چارچوبی جامع برای فهم عقلانی، عرفانی و عملی حقیقت در جهان معاصر فراهم می‌آورد. این چارچوب، ضمن احترام به تنوع تجارب انسانی، وحدت حقیقت را نیز حفظ می‌کند و مسیر گفت‌وگو، همزیستی مسالمت‌آمیز و تجربه معنوی عمیق را میسر می‌سازد.

۳-۵. کاربردهای عملی نسبی‌گرایی قدسی

رویکرد نسبی‌گرایی قدسی، علاوه بر جایگاه فلسفی و عرفانی خود، قابلیت تأثیرگذاری عملی گسترده‌ای در جهان معاصر دارد و می‌تواند در سطوح اجتماعی، فرهنگی و فردی زمینه‌ساز تعامل، تفاهم و رشد معنوی شود. در ادامه، هر حوزه همراه با مثال‌های ملموس تحلیل می‌شود:

• گفتگوی بین‌ادیانی و تعامل فرهنگی :

نسبی‌گرایی قدسی بر این اصل استوار است که حقیقت دینی مطلق است، اما فهم انسان از آن نسبی و محدود است. این نگرش فلسفی و عرفانی زمینه‌ای برای گفتگوی محترمانه و مبتنی بر تفاهم میان ادیان فراهم می‌آورد، زیرا پذیرش محدودیت ادراک بشری، پیش‌فرض احترام به دیدگاه‌های دیگران است. وقتی افراد و جوامع بپذیرند که هیچ فهم بشری از حقیقت کامل نیست، امکان گفت‌وگوی عقلانی و عرفانی میان پیروان مذاهب مختلف افزایش می‌یابد و تقابل و انحصارگرایی کاهش می‌یابد. نمونه‌های عملی این رویکرد در جهان امروز قابل مشاهده است؛ برای مثال، پارلمان ادیان جهان با گردهم آوردن رهبران و پیروان ادیان مختلف فضایی برای تبادل نظر و اجرای پروژه‌های مشترک فرهنگی ایجاد کرده است و مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی نیز با برگزاری همایش‌ها و برنامه‌های آموزشی، تفاهم میان مذاهب اسلامی و دیگر ادیان را ارتقا می‌دهد (Hick, 1995؛ خامنه‌ای، ۱۳۷۵ ش) در مقایسه با کثرت‌گرایی صرف که ممکن است معیارهای حقانیت را نسبی کند و یا انحصارگرایی که گفت‌وگو را محدود می‌سازد، نسبی‌گرایی قدسی امکان گفت‌وگوی عقلانی و عرفانی متوازن را فراهم می‌آورد. این رویکرد هم وحدت حقیقت را حفظ می‌کند و هم تنوع فهم‌ها و تجربه‌های دینی را به رسمیت می‌شناسد و بدین ترتیب چارچوبی عملی برای تعامل مسالمت‌آمیز و همکاری میان پیروان ادیان مختلف ایجاد می‌کند.

• حل تعارضات مذهبی و فرهنگی:

پذیرش نسبی بودن فهم بشری از حقیقت، ظرفیت کاهش تعارضات دینی و فرهنگی را به‌طور چشمگیری افزایش می‌دهد. وقتی انسان‌ها و جوامع درک کنند که هر دیدگاه دینی تنها یکی از جلوه‌های حقیقت را نمایان می‌کند، امکان مشاهده دیدگاه‌های دیگر و یافتن راه‌حل‌های مشترک برای مشکلات اجتماعی و مذهبی فراهم می‌شود. این نگرش، علاوه بر ارزش نظری، در عمل نیز موجب کاهش تنش‌ها و ارتقای همکاری‌های بین‌فرقه‌ای می‌شود. نمونه‌های عملی این رویکرد را می‌توان در پروژه «وحدت در تنوع» در لبنان مشاهده کرد، جایی که با تأکید بر احترام به تفاوت‌های مذهبی، توانسته‌اند تنش‌های فرقه‌ای را کاهش داده و زمینه همکاری اجتماعی و فرهنگی را فراهم کنند (Salibi, 2005). همچنین، برنامه‌های آموزشی میان مدارس هندو و مسلمان در هند، که بر آموزش احترام متقابل و پذیرش تفاوت‌ها تمرکز دارند، نمونه دیگری از کاربرد عملی نسبی‌گرایی قدسی است و نشان می‌دهد چگونه چنین رویکردی می‌تواند به کاهش تعارضات اجتماعی و فرهنگی کمک کند. در مقایسه با شمول‌گرایی، که ممکن است یک دین را برتر بداند و برتری‌طلبی پنهان ایجاد کند، نسبی‌گرایی قدسی بر برابری نسبی ادیان تأکید دارد و تعارضات را از طریق پذیرش محدودیت ادراک بشری کاهش می‌دهد. همچنین، در برابر کثرت‌گرایی افراطی که معیارهای مشترک را زیر سؤال می‌برد و ممکن است هماهنگی اجتماعی را مختل کند، نسبی‌گرایی قدسی امکان تعامل سازنده و حل تعارضات عملی را به‌صورت متوازن و عقلانی فراهم می‌آورد و بدین ترتیب چارچوبی پایدار برای همزیستی مسالمت‌آمیز ایجاد می‌کند.

• تعمیق معنویت فردی و تجربه عرفانی:

نسبی‌گرایی قدسی به افراد این امکان را می‌دهد که تجربه معنوی و عرفانی شخصی خود را تعمیق کنند و از محدودیت‌های شناختی خود آگاه شوند. این آگاهی فرد را به تواضع معرفتی، انعطاف در مواجهه با دیگران و درک چندوجهی حقیقت هدایت می‌کند و از منظر عرفانی، بستر رشد معنوی و اخلاقی را فراهم می‌آورد و تجربه عرفانی را غنی‌تر

می‌سازد. نمونه‌های عملی این رویکرد در جهان معاصر مشاهده می‌شود؛ برای مثال، برنامه‌های مدیتیشن اسلامی و عرفان معاصر در ایران و ترکیه با پذیرش نسبت فهم بشر از حقیقت، تجربه معنوی شخصی افراد را تقویت می‌کنند. (Corbin, 1978; Schimmel, 1993) همچنین، جنبش‌های عرفانی نوظهور در اروپا و آمریکا، مانند گروه‌های تصوف معاصر و دوره‌های معنویت تطبیقی، افراد را به تجربه عرفانی و خودآگاهی معنوی هدایت می‌کنند و زمینه رشد فردی و اخلاقی را فراهم می‌آورند. در مقایسه با کثرت‌گرایی صرف، که ممکن است معنویت فردی را محدود به تجربه‌های فرهنگی خاص کند، نسبی‌گرایی قدسی امکان تجربه معنوی انعطاف‌پذیر و تلفیقی را فراهم می‌کند و در برابر انحصارگرایی، که تجربه عرفانی فردی را غالباً محدود و قالب‌بندی می‌کند، فضای آزاد برای رشد معنوی و توسعه اخلاقی ایجاد می‌کند. بدین ترتیب، نسبی‌گرایی قدسی نه تنها در سطح نظری و فلسفی، بلکه در عمل نیز می‌تواند گفت‌وگو، همزیستی مسالمت‌آمیز و رشد معنوی فردی را تقویت کند و با حفظ وحدت حقیقت و پذیرش تنوع ظهورات آن، چارچوبی جامع و عملی برای مواجهه با چالش‌های جهانی معاصر ارائه می‌دهد.

۴-۵. چالش‌ها و پاسخ‌ها

با وجود مزایای نسبی‌گرایی قدسی، برخی متفکران و علمای دینی نگرانی‌هایی درباره سستی ایمان یا تضعیف اصول دین مطرح کرده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۸ ش). این نقد، عمدتاً بر این تصور استوار است که پذیرش نسبت فهم بشری از حقیقت می‌تواند مشروعیت و استحکام باورهای دینی را کاهش دهد. با این حال، پاسخ فلسفی و عرفانی به این نگرانی در همان اصول نسبی‌گرایی قدسی نهفته است. پذیرش نسبت فهم بشر به معنای نفی حقیقت مطلق نیست؛ بلکه نشانگر تواضع معرفتی، احترام به تنوع ادراک‌ها و درک محدودیت‌های انسانی است و ضرورت همزیستی مسالمت‌آمیز میان پیروان ادیان و مذاهب مختلف را برجسته می‌کند. (Hick, 2004) به عنوان مثال، در عرفان اسلامی، تجربه‌های عرفانی متفاوت پیروان یک سنت، هرچند متنوع‌اند، به جای تضعیف ایمان، غنای معنوی و عمق درک حقیقت را افزایش می‌دهند و همزیستی دینی را ممکن می‌سازند. در نتیجه، نسبی‌گرایی قدسی با حفظ وحدت حقیقت و

اصول بنیادین دین، پاسخ منطقی و عملی به نگرانی‌ها ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که تنوع فهم و تجربه دینی نه تهدید، بلکه مکمل ایمان و رشد معنوی است.

۶. مطالعات موردی و نمونه‌های عینی از تأثیر نسبی‌گرایی قدسی در جهان امروز

در جهان معاصر، پذیرش نسبی بودن فهم انسان از حقیقت مطلق دینی، نه تنها مسئله‌ای نظری و فلسفی باقی نمانده، بلکه در حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نیز کاربردهای عملی گسترده‌ای یافته است. مطالعات موردی متعددی نشان می‌دهند که رویکرد نسبی‌گرایی قدسی می‌تواند زمینه گفتگوی بین‌ادیانی، کاهش تعارضات مذهبی، و تعمیق تجربه معنوی فردی را فراهم آورد.

۶-۱. گفتگوی بین‌ادیانی و نقش نسبی‌گرایی قدسی

گفتگوی بین‌ادیانی در جهان معاصر، به ویژه با گسترش ارتباطات جهانی و کثرت فرهنگی، یکی از ضرورت‌های حیاتی برای همزیستی مسالمت‌آمیز و کاهش تنش‌های مذهبی و فرهنگی است. نسبی‌گرایی قدسی به عنوان یک چارچوب نظری و فلسفی، این ضرورت را با تأکید بر نسبت فهم بشری از حقیقت الهی پاسخ می‌دهد. بر اساس این نگرش، هیچ دینی نمی‌تواند به صورت انحصاری مدعی انعکاس کامل حقیقت مطلق باشد؛ هر دین تنها بخشی از حقیقت الهی را در قالب فرهنگ، زبان و تجربه خاص خود ارائه می‌دهد. این اصل، مبنای احترام متقابل و گفتگوی عقلانی میان پیروان مذاهب و ادیان مختلف را فراهم می‌آورد و تقابل و انحصارگرایی را کاهش می‌دهد. یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های عملی این رویکرد، فعالیت‌های پارلمان ادیان جهان است. این نهاد بین‌الادیانی که از سال ۱۸۹۳ میلادی آغاز به کار کرده است، با ایجاد فضایی مبتنی بر پذیرش نسبی فهم بشر از امر قدسی و احترام متقابل، تعاملات سازنده میان ادیان مختلف را تقویت کرده است. (Swidler, 1987) رهبران و شرکت‌کنندگان در این نهاد بر این باورند که هر سنت دینی می‌تواند جلوه‌ای از حقیقت واحد الهی باشد و بنابراین هیچ دینی بر دیگری برتری انحصاری ندارد. این نگرش، گفت‌وگوی بین‌ادیانی را از سطح صرفاً نظری و اعتقادی فراتر برده و آن را به عملی قابل اجرا و تجربه اجتماعی تبدیل می‌کند. در جهان اسلام، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی نمونه‌ای شاخص از کاربرد نسبی‌گرایی قدسی است. این مجمع با هدف ایجاد وحدت میان مذاهب اسلامی و همچنین تعامل محترمانه با پیروان دیگر ادیان،

تأکید می‌کند که فهم انسان از حقیقت الهی همواره نسبی است و هر گونه گفت‌وگو باید بر پایه احترام، تفاهم و عقلانیت شکل گیرد (خامنه‌ای، ۱۳۷۵ ش). این رویکرد باعث شده است که مذاهب اسلامی بتوانند بر اصول مشترک تأکید کنند و در عین حال تنوع دیدگاه‌ها و تجربیات دینی را به رسمیت بشناسند، بدون اینکه وحدت و قدسیت حقیقت خدایی زیر سؤال رود. به طور کلی، نسبی‌گرایی قدسی، با حفظ وحدت حقیقت و پذیرش تنوع فهم‌های انسانی، امکان گفت‌وگوی بین‌ادیانی سازنده، کاهش تعصب و تقویت همزیستی مسالمت‌آمیز را فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که فلسفه و عرفان می‌توانند در عمل نیز تأثیرگذار باشند.

۲-۶. کاربرد نسبی‌گرایی قدسی در حل تعارضات مذهبی و فرهنگی

کاربرد نسبی‌گرایی قدسی در کاهش تعارضات مذهبی و فرهنگی، نمونه‌ای روشن از توانمندی این رویکرد فلسفی-عرفانی در مدیریت پیچیدگی‌های اجتماعی و فرهنگی جهان معاصر است. در بسیاری از مناطق جهان، تفاوت‌های مذهبی و فرهنگی موجب ایجاد تنش‌ها و تعارضات عمیق اجتماعی، سیاسی و حتی اقتصادی شده‌اند؛ مسائلی که راهکارهای سنتی و انحصارگرایانه قادر به حل آن‌ها نبوده‌اند. نسبی‌گرایی قدسی، با تأکید بر وحدت حقیقت و نسیت فهم انسانی از حقیقت دینی، فضایی فراهم می‌آورد که در آن احترام به تفاوت‌ها و پذیرش محدودیت ادراک بشری، پیش‌شرط تعامل مسالمت‌آمیز و همکاری میان گروه‌های مختلف است. این نگرش، برخلاف کثرت‌گرایی افراطی که معیارهای مشترک را تضعیف می‌کند یا انحصارگرایی مطلق که گفت‌وگو را محدود می‌سازد، راهکاری متعادل ارائه می‌دهد که هم وحدت حقیقت را حفظ می‌کند و هم تنوع ادراک‌ها و تجربه‌های دینی را به رسمیت می‌شناسد. نمونه عملی و بارز این کاربرد را می‌توان در خاورمیانه مشاهده کرد؛ کشورهایی چندمذهبی مانند لبنان و عراق با پیچیدگی‌های فرقه‌ای و مذهبی گسترده مواجه بوده‌اند. در لبنان، پروژه «وحدت در تنوع» با پذیرش نسبی بودن فهم انسانی از حقیقت دینی و تأکید بر احترام به تفاوت‌های مذهبی، توانسته است بخشی از خشونت‌ها و تنش‌های فرقه‌ای را کاهش دهد و با ایجاد بستر گفت‌وگوی فرهنگی و مذهبی، راهکارهای سیاسی و اجتماعی متناسب با تنوع دینی ارائه کند. (Salibi, 2005) علاوه بر آن، برنامه‌های آموزشی میان

مدارس و جوامع مختلف در هند و پاکستان نشان داده‌اند که آموزش احترام متقابل و پذیرش تفاوت‌های مذهبی می‌تواند تعارضات میان گروه‌ها را کاهش دهد و همکاری اجتماعی و فرهنگی را تقویت کند. این تجربه‌ها نشان می‌دهد که نسبی‌گرایی قدسی نه تنها یک نظریه فلسفی یا عرفانی است، بلکه توانایی تبدیل شدن به یک راهبرد عملی برای مدیریت تعارضات مذهبی و فرهنگی در جوامع چندفرهنگی را داراست. این رویکرد با حفظ اصول بنیادین دین، تقویت احترام به تفاوت‌های ادراکی و فرهنگی، و ایجاد زمینه گفت‌وگو و همکاری میان گروه‌ها، امکان همزیستی مسالمت‌آمیز و انسجام اجتماعی را فراهم می‌آورد. به عبارت دیگر، نسبی‌گرایی قدسی نشان می‌دهد که فلسفه و عرفان می‌توانند در عرصه عمل نیز تأثیرگذار باشند و با ایجاد چارچوبی تلفیقی، پاسخگوی پیچیدگی‌های فرهنگی و اجتماعی جهان معاصر باشند.

۳-۶. تعمیق تجربه معنوی فردی و رشد عرفان‌های نوظهور

یکی از حوزه‌های برجسته و کاربردی نسبی‌گرایی قدسی، تعمیق تجربه معنوی فردی و ظهور عرفان‌های نوظهور است. در جهان معاصر، بسیاری از پیروان ادیان دیگر صرفاً به پیروی از ساختارهای رسمی دینی اکتفا نمی‌کنند و به دنبال تجربه‌های عرفانی و شخصی معنوی هستند که ارتباط مستقیم، عمیق و زنده‌ای با حقیقت قدسی برقرار کند. نسبی‌گرایی قدسی با تأکید بر محدودیت فهم انسانی، پذیرش تنوع مسیرهای عرفانی و تجربه‌های معنوی، و تأکید بر نقش فرهنگ و تاریخ در شکل‌دهی به ادراک انسان، فضایی مناسب برای کشف و تجربه‌های معنوی متنوع فراهم می‌آورد. این رویکرد افراد را به تواضع معرفتی، انعطاف فکری، و بازشناسی محدودیت‌های ادراک خود دعوت می‌کند، به گونه‌ای که بتوانند تجربه معنوی خود را با توجه به دیگر مسیرها و برداشت‌های دینی و عرفانی تعمیق کنند و غنای آن را افزایش دهند. نمونه‌های معاصر این روند شامل عرفان‌های معنوی نوظهور در اروپا و آمریکا، برنامه‌های مدیتیشن اسلامی در ایران و ترکیه، و حرکت‌های تصوف معاصر در کشورهای مختلف است که بر فهم نسبی و تعاملی از حقایق قدسی تأکید دارند و نشان می‌دهند که پذیرش نسبییت فهم انسان از حقیقت، نه تنها تهدیدی برای ایمان و تعهد دینی نیست، بلکه موجب تعمیق معنویت فردی، ارتقای تجربه عرفانی، و توسعه ظرفیت‌های

اخلاقی و روحانی می‌شود (Tacey, 2004; Schimmel, 1993) علاوه بر این، این نگرش فلسفی و عرفانی، امکان گفت‌وگوی بین‌الادیانی را نیز تسهیل می‌کند، زیرا فرد با درک محدودیت فهم خود، توانایی پذیرش و احترام به تجربه‌های معنوی دیگران را پیدا می‌کند. در نتیجه، نسبی‌گرایی قدسی، چارچوبی تلفیقی ارائه می‌دهد که هم عمق معرفتی و فلسفی تجربه دینی را حفظ می‌کند، هم ظرفیت‌های عرفانی و معنوی فرد را تقویت می‌کند، و هم امکان کاربرد عملی در تعاملات اجتماعی و گفت‌وگوی فرهنگی را فراهم می‌آورد. به عبارت دیگر، این رویکرد فلسفه، عرفان و عمل معنوی را در یک بستر یکپارچه ترکیب می‌کند و پاسخی جامع و متعادل به نیازهای معنوی و فرهنگی جهان معاصر ارائه می‌دهد.

۴-۶. پیامدهای فرهنگی و اجتماعی

رویکرد نسبی‌گرایی قدسی، پیامدهای فرهنگی و اجتماعی عمیقی در جهان معاصر دارد. این نگرش، با تأکید بر وحدت حقیقت و نسبت فهم انسانی، بستر شکل‌گیری فرهنگ گفت‌وگو و تعامل مسالمت‌آمیز میان پیروان ادیان و مذاهب مختلف را فراهم می‌آورد. وقتی جوامع بپذیرند که هیچ فهم انسانی از حقیقت دینی کامل نیست، تعصب و انحصارگرایی کاهش می‌یابد و امکان درک متقابل افزایش پیدا می‌کند. به‌طور عملی، این رویکرد زمینه را برای پروژه‌های بین‌الادیانی، همایش‌ها و برنامه‌های آموزشی مشترک فرهنگی فراهم می‌کند، همان‌طور که پارلمان ادیان جهان و مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی نمونه‌هایی از این کاربرد هستند (Hick, 1995؛ خامنه‌ای، ۱۳۷۵ ش) علاوه بر این، نسبی‌گرایی قدسی به کاهش تعارضات مذهبی و فرهنگی نیز کمک می‌کند؛ پروژه‌هایی مانند «وحدت در تنوع» در لبنان و برنامه‌های آموزشی میان مدارس هندو و مسلمان در هند نشان می‌دهند که پذیرش تفاوت‌های دینی می‌تواند تنش‌های اجتماعی را کاهش دهد و همکاری‌های بین‌فرقه‌ای را تقویت کند. (Salibi, 2005) از منظر فرهنگی و معنوی، این نگرش تجربه عرفانی و رشد معنوی فردی را نیز تعمیق می‌کند؛ مدیتیشن اسلامی، عرفان معاصر و جنبش‌های عرفانی نوظهور در اروپا و آمریکا نمونه‌هایی هستند که افراد را به خودآگاهی معنوی و تجربه مستقیم حقیقت هدایت می‌کنند. (Corbin, 1978; Schimmel, 1993) به‌طور کلی، نسبی‌گرایی قدسی نه تنها

چارچوب نظری عقلانی و فلسفی ارائه می‌دهد، بلکه ابزار عملی و فرهنگی برای همزیستی مسالمت‌آمیز، کاهش تعصب و تعارض، و ارتقای تجربه معنوی در جوامع متنوع فراهم می‌آورد؛ به عبارتی، این رویکرد، فلسفه، عرفان و عمل اجتماعی را در یک بستر یکپارچه تلفیق می‌کند و پاسخگوی چالش‌های فرهنگی و اجتماعی جهان معاصر است.

۵-۶. چالش‌ها و نقدها

با وجود مزایای نظری و عملی نسبی‌گرایی قدسی، این رویکرد با چالش‌ها و نقدهایی نیز مواجه است. یکی از مهم‌ترین نقدها از سوی علمای دینی مطرح می‌شود که نگرانی خود را نسبت به سستی ایمان یا کاهش پایبندی به اصول دین ابراز می‌کنند. این دیدگاه‌ها عمدتاً از منظر انحصارگرایانه مطرح می‌شوند و هرگونه پذیرش نسبیت فهم بشری را تهدیدی برای استحکام حقیقت مطلق می‌دانند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۸ ش). با این حال، پاسخ فلسفی و عرفانی به این نقدها در همان اصول نسبی‌گرایی قدسی نهفته است. پذیرش نسبی بودن فهم بشری از حقیقت، به معنای نفی مطلق بودن حقیقت نیست؛ بلکه بیانگر تواضع معرفتی انسان، آگاهی از محدودیت‌های شناختی، و احترام به تنوع ادراک‌هاست. این نگرش، علاوه بر حفظ وحدت حقیقت، زمینه تعامل مسالمت‌آمیز و همزیستی میان پیروان ادیان و مذاهب مختلف را تقویت می‌کند و نشان می‌دهد که تنوع فهم و تجربه دینی نه تهدید، بلکه مکمل ایمان و رشد معنوی است. (Hick, 2004) از منظر عملی، تجربه‌های عرفانی متنوع در سنت‌های دینی مختلف، هرچند متفاوت، ایمان فرد را تضعیف نمی‌کند، بلکه عمق درک و غنای معنوی او را افزایش می‌دهد و امکان گفتگوی عقلانی و معنوی میان پیروان مذاهب مختلف را فراهم می‌آورد. این رویکرد، به‌طور کلی، پاسخی منطقی و عملی به نگرانی‌ها ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که پذیرش نسبیت فهم بشر با حفظ اصول بنیادین دین، می‌تواند راهگشای همزیستی مسالمت‌آمیز و رشد معنوی باشد.

۷. نتیجه گیری

در مواجهه با مسئله حقیقت دینی در جهان معاصر، دیدگاه‌های مختلفی از انحصارگرایی مطلق تا نسبی‌گرایی افراطی مطرح شده است، اما نگرش میانجی و تحلیلی نسبی‌گرایی قدسی، به‌ویژه از منظر فلسفه و عرفان اسلامی، توانسته است چارچوبی منطقی برای فهم پیچیدگی تجربه‌های دینی ارائه دهد. انحصارگرایی، که در سنت‌های ابراهیمی ریشه دارد، بر مطلق بودن یک دین خاص و انحصار آن در حقیقت دینی تأکید دارد. این رویکرد، هرچند از نظر آموزه‌های نصی و فقهی قابل دفاع است، با پرسش‌های معرفت‌شناختی و فلسفی جدی روبروست؛ زیرا نمی‌تواند تفاوت‌های فرهنگی، زبانی و تاریخی در فهم حقیقت دینی را توضیح دهد و با آموزه‌های قرآن، مانند «وما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» (ابراهیم: ۴)، در تعارض قرار می‌گیرد. از این رو، داوران متعدد تأکید کرده‌اند که رویکرد صرفاً انحصارگرایانه، محدود و ناکافی است و امکان گفتگوی سازنده بین ادیان را نمی‌تواند فراهم سازد. در مقابل، شمول‌گرایی، با الهام از عرفان اسلامی و آموزه‌های ابن عربی و مولوی، وحدت حقیقت الهی را می‌پذیرد و در عین حال، دسترسی سایر ادیان به جلوه‌هایی از این حقیقت را نیز ممکن می‌سازد. جان هیک در این زمینه نشان داده است که حقیقت متعالی واحد است اما تجارب دینی متکثر انسان‌ها، بازتاب‌های متفاوتی از آن حقیقت‌اند. آیات قرآن، مانند «وَكُلُّ شَيْءٍ أَلَيْسَ لَنَا بِحَاجِلٍ النَّاسِ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ وَلَا يَرْزُقُونَ مُخْتَلِفِينَ» (هود: ۱۱۸)، تأکیدی بر تفاوت‌های طبیعی و تاریخی فهم بشر از دین دارد. با این حال، داوران نقد کرده‌اند که شمول‌گرایی هنوز نوعی برتری‌جویی دین خاص را حفظ می‌کند و نمی‌تواند تنوع معرفتی را به‌طور کامل توضیح دهد. کثرت‌گرایی، که بر نسبت کامل تجربه دینی تأکید دارد، هر دین را در چارچوب فرهنگی و تاریخی خود مشروع می‌داند. این رویکرد با نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی همسو است و به انسان‌ها یادآوری می‌کند که هیچ ادراک بشری نمی‌تواند ادعای حقیقت مطلق داشته باشد. اما از منظر نویسنده، کثرت‌گرایی افراطی نمی‌تواند معیاری برای سنجش حقانیت ادیان ارائه دهد و احتمال انحراف در داوری دینی را افزایش می‌دهد. از این منظر، داوران نیز بر ضرورت حفظ وحدت حقیقت مطلق و قدسی تأکید کرده‌اند تا نسبت فهم بشری موجب سستی ایمان نشود. نسبی‌گرایی قدسی، به عنوان رویکردی

تلفیقی، این تعادل را برقرار می‌سازد. از دیدگاه ابن عربی، حقیقت الهی واحد و بی‌نهایت است، اما انسان‌ها آن را در قالب‌های متنوع و نسبی درک می‌کنند. ملاصدرا نیز تجلیات وجود مطلق را متعدد و متغیر بر اساس شرایط انسانی و طبیعی می‌داند. این دیدگاه با تفکیک هیک میان حقیقت متعالی و تجربه بشری همسو است و نشان می‌دهد که زبان دینی و روایت‌ها ابزارهایی برای اشاره به حقیقت‌اند و نه حامل آن به صورت مطلق؛ پیامدهای عملی نسبی‌گرایی قدسی در جهان امروز گسترده است. نخست، این رویکرد زمینه گفتگوی بین‌ادیانی و همزیستی مسالمت‌آمیز میان مذاهب و ادیان مختلف را فراهم می‌کند، زیرا هر دین جلوه‌ای از حقیقت واحد الهی را نشان می‌دهد و فهم انسان از آن نسبی و زمینه‌مند است. تجربه‌نهادهایی مانند پارلمان ادیان جهان و مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی نیز تأیید می‌کند که پذیرش محدودیت‌های ادراکی بشر، موجب کاهش تنش‌ها و افزایش وحدت میان جوامع دینی شده است. دوم، در سطح فردی، آگاهی از نسبت فهم بشری فرصت تعمیق تجربه‌های معنوی و عرفانی شخصی را فراهم می‌آورد و انسان را به تواضع معرفتی فرا می‌خواند، به گونه‌ای که می‌تواند ارزش هر سنت دینی را در چارچوب معرفتی خود به رسمیت بشناسد. از منظر فلسفی، نسبی‌گرایی قدسی نشان می‌دهد که هیچ ادراک بشری نمی‌تواند به انحصار حقیقت مطلق دست یابد و تمامی تفسیرها و فهم‌ها، حتی اگر از نظر تاریخی یا فرهنگی متفاوت باشند، جلوه‌هایی از حقیقت واحدند. این نگاه، ضمن حفظ ارزش و قدسیت حقیقت، امکان تلفیق میان معرفت‌های مختلف، ایجاد گفت‌وگو بین‌ادیانی و کاهش تعارضات اجتماعی و فرهنگی را فراهم می‌آورد. از دیدگاه نویسنده، این رویکرد نه تنها مبنای نظری مستحکمی برای فلسفه دین معاصر است، بلکه راهبردی عملی برای زیست دینی و فرهنگی فراگیر ارائه می‌دهد. در جمع‌بندی، نسبی‌گرایی قدسی میان وحدت و اطلاق حقیقت الهی و نسبت فهم بشری تعادلی منطقی برقرار می‌سازد. این رویکرد با تأکید بر وحدت حقیقت و پذیرش تنوع فهم انسان‌ها، چارچوبی برای بازخوانی فلسفه دین و عرفان اسلامی در جهان مدرن فراهم می‌آورد. نسبت‌مندی فهم بشری از حقیقت، در عین حفظ قدسیت آن، امکان تعامل سازنده میان سنت‌های دینی، تعمیق معنویت فردی و کاهش تعارضات اجتماعی و فرهنگی را میسر می‌سازد. در نتیجه، نسبی‌گرایی قدسی پاسخی عملی

و معرفت‌شناختی به چالش‌های تکثر دینی و فرهنگی در جهان امروز ارائه می‌دهد و مسیر روشنی برای ایجاد زیست دینی و فرهنگی مبتنی بر همزیستی مسالمت‌آمیز فراهم می‌کند.

منابع

قرآن کریم.

ابن عربی، محیی‌الدین (۱۳۶۵). *فصوص الحکم*. به تصحیح و تعلیق ابوالعلاء عفیفی. تهران: انتشارات الزهراء.

صدرالدین محمد بن ابراهیم قوام شیرازی (۱۳۹۹). *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الأربعة*، ترجمه: محمد خواجوی. تهران: انتشارات مولی.

طباطبایی، ع. (۱۳۶۰ ش). *المیزان: تفسیر قرآن کریم* (مقدمه). تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی اسلامی.

طباطبایی، ع. (۱۳۶۳ ش). *المیزان: تفسیر قرآن کریم* (مبحث محدودیت فهم انسان از دین). تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی اسلامی.

غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۹۳). *المتنقذ من الضلال*. ترجمه: سید ناصر طباطبایی. تهران: انتشارات مولی.

خامنه‌ای، س.ع. (۱۳۷۵ ش). *آثار و بیانات در زمینه تقریب مذاهب اسلامی*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

مکارم شیرازی، ن. (۱۳۷۸ ش). *آثار و دیدگاه‌ها درباره ایمان و دین*. تهران: انتشارات اسلامی.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۹۴). نقد وحدت وجود و آسیب‌های عرفان نظری. بازیابی شده از

<https://ebnearabi.com/۱۳۸۷۳>

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۹۴). نقد تفسیر به رأی در عرفان. بازیابی شده از

<https://ebnearabi.com/۱۱۲۲۹>

- Alston, W.** (1991). *Perceiving God: The Epistemology of Religious Experience*. Cornell University Press.
- Baghramian, M.** (2004). *Relativism*. Routledge.
- Bernstein, R.** (1983). *Beyond Objectivism and Relativism: Science, Hermeneutics, and Praxis*. University of Pennsylvania Press.
- Corbin, H.** (1978). *Creative Imagination in the Sufism of Ibn 'Arabi*. Princeton University Press.
- Eliade, M.** (1957). *The Sacred and the Profane: The Nature of Religion*. Harcourt.
- Fireband, P.** (1974). *Against Method*. London: Verso.
- Hick, J.** (1989). *An Interpretation of Religion: Human Responses to the Transcendent*. Macmillan.
- Hick, J.** (1995). *The Metaphor of God Incarnate*. Westminster/John Knox Press.
- Hick, J.** (2004). *Faith and Knowledge*. Cornell University Press.
- Luzbetak, L.** (2002). *The Church and Cultures: New Perspectives in Missiological Anthropology*. Orbis Books.
- Rorty, R.** (1979). *Philosophy and the Mirror of Nature*. Princeton University Press.
- Rorty, R.** (1989). *Contingency, Irony, and Solidarity*. Cambridge University Press.
- Salibi, K.** (2005). *Lebanon: A History, 600–2000*. Oxford University Press.
- Swidler, L.** (1987). Religious pluralism and interfaith dialogue. *Journal of Ecumenical Studies*, 24(1), 1–18.
- Schimmel, A.** (1993). *Mystical Dimensions of Islam*. University of North Carolina Press.
- Tacey, D.** (2004). *The spirituality revolution: The emergence of contemporary spirituality*. New York, NY: Brunner-Routledge.